

◇ دکتر نعمت‌الله باوند

□ وضعیت فعلی فرهنگ را در ایران چگونه ارزیابی می‌کنید و مشکلات و آسیب‌های اساسی ما در این حوزه به چه مسائلی برمی‌گردد؟

■ برای درک و شناخت وضعیت کنونی و تحلیل شرایط حاضر باید نگاهی به گذشته داشته باشیم. از طریق بررسی زمینه‌های تاریخی فرهنگ خود می‌توانیم به مبانی تئوریک جمهوری اسلامی پی ببریم. زیرا این نظام بطور کلی در واکنش به گذشته شکل گرفته است و شناخت فضای فرهنگی گذشته در این راستا امری بسیار مهم است.

بطور کلی دو آسیب عظیم و عمده بر تاریخ و موجودیت کشور ما وارد آمده است. در صدر اسلام با روی کار آمدن سلسله‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس و کنار نهادن ائمه اطهار(ع) از حاکمیت جوامع اسلامی نخستین ضربه بر پیکر فرهنگ ما وارد گردید و در نتیجه مسایل تاریخی و اجتماعی دنیای اسلام از زمینه‌های ماوراءطبیعی و حقایق ثابت اعتقادی فاصله گرفت و اندیشه‌های جبرگرایانه و غیراصیل بر جوامع اسلامی حاکمیت یافت. حوادث تاریخی از آن زمان تا عصر حاضر کمک کرد تا احکام اجتماعی اسلام در جامعه حضور نداشته باشد.

این مسئله باعث شد که کشورهای اسلامی در قرون اخیر به رغم پیشرفت‌های چشمگیر غرب به رخوت و عقب‌ماندگی دچار شوند.

در برابر این جریان، جریان دیگری آغاز گردید که به انقلاب مشروطه منجر شد. این جریان از اندیشه‌های اصیل اسلامی و شیعی الهام می‌گرفت و در برابر استبداد داخلی و استعمار خارجی می‌ایستاد. توطئه‌گران داخلی و خارجی و برخی از شبه روشنفکران پس از پیروزی انقلاب مشروطه با حذف روحانیت، این جریان را به مسیر دیگری هدایت کردند و در نهایت هم اسباب شکست انقلاب را فراهم آوردند. در وهله نخست این انقلاب تحت تأثیر اندیشه بزرگانی چون میرزای شیرازی، سیدجمال‌الدین اسدآبادی و به ویژه آیت‌الله نائینی گرایش چشمگیری به سوی دین داشت، اما با حذف گرایش‌های دینی و تکیه بر مشروطه سکولار و خیانت برخی از روشنفکران و سران مشروطه و روی کار آمدن سلسله پهلوی، انقلاب به کلی مسخ گشت و نظام مشروطه اسلامی به یک نظام متجدد سکولار تبدیل شد. هر چند در این نظام اساسی‌ترین عنصر و مهم‌ترین مؤلفه آن که دموکراسی است از نظر دور ماند و نفی گردید، ما

اقتراح:

آسیب‌شناسی فرهنگی

از چشم اندازی دیگر

در گفت و گو با:

دکتر نعمت‌الله باوند: حجت‌الاسلام مبلغی؛

دکتر موسی غنی‌نژاد: حجت‌الاسلام نبوی

● گفتگوها از: علیرضا شریفی

پس از اندیشه متحجر سلاطین جائر با اندیشه سکولار ناسیونالیسم روبرو می‌شویم. اعتقاد برخی این بود که در این قرآند اگر چه اسلام حذف می‌شود اما ملیت حیات مجدد می‌یابد و احیا می‌گردد. در نتیجه کشور به استقلال و خودآگاهی می‌رسد. اما در عمل چنین اتفاقی نیفتاد و گذشته از این، استبداد داخلی ابعاد گسترده‌تری یافت و همین مسئله، جامعه ما را دچار از خود بیگانگی بیشتری کرد.

تا انقلاب مشروطه مشکل ما مشخص بود اما پس از انقلاب برخی به این نتیجه رسیدند که در واقع اصل اسلام مشکل اساسی ماست نه آنچه که به نام اسلام صورت گرفته است، رواج این نظریه باعث شد تا حتی روشنفکرانی که صداقت داشتند بخاطر این توهم در دام لیبرالیسم و تجدد بیفتند.

□ شما حذف ائمه را از حاکمیت جامعه اسلامی ضربه نخست فرهنگی می‌دانید و استیلای تجدد سکولار را ضربه دوم؟

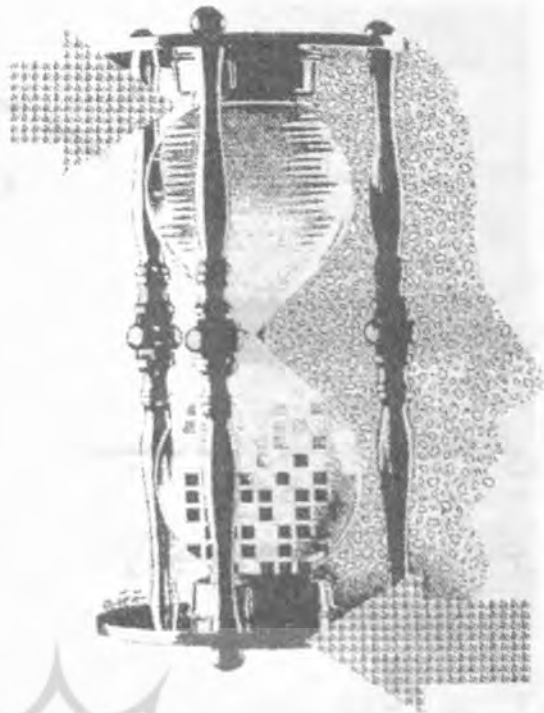
■ بله، همین‌طور است. من رواج و گسترش اندیشه تجدد سکولار را دومین ضربه می‌دانم که بر پیکر فرهنگ جامعه ما وارد گردید. فعالیت و تلاش مستشرقین باعث شد که تاریخ و فرهنگ ما در ذهن برخی از روشنفکران تحریف شود و آنها

چنانکه انسان در مرحله بلوغ، به تمرین استقلال شخصیت می پردازد و گاه به دلیل عدم تجربه شکست می خورد ولی این شکست مقدمه پیروزی است. انقلابی هم که می خواهد به کمال برسد باید این ماجرهارا از سر بگذراند.

۴۳



این بحرانیها، صرفاً خصیصه منفی ندارد. تجربه ما تجربه کوتاهی است. برخی از این بحرانیها طبیعی است و برخی دیگر ساختگی و تصنعی. اما باید دانست که این بحرانیها در عین حال می تواند بنشانه بلوغ باشد.



برخی از روشنفکران نیز به اندیشه سکولاریزم پناه بردند. پس از مشکلات سنتی و چند ساله، این مشکل بصورت حاد خود را در اندیشه و فرهنگ ایرانی نشان می دهد. این است که به رغم ادعای شاه که از دروازه های تمدن سخن می گفت، کشوری داشتیم فاقد استقلال، آزادی حاکمیت قانون و رشد واقعی فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی به همین دلیل مردم متوجه شدند که تجدید وابسته علاج کار نیست و راه دیگری را انتخاب کردند.

□ شما از اندیشه تجدید و سکولاریزم به عنوان آسیب و ضربه فرهنگی یاد کردید این در حالی است که به نظر می رسد این اندیشه در حال تجدید حیات است؟

■ بله، آنچه که اکنون مطرح می شود در صد سال گذشته بصورت بسیار عمیق تری مطرح شد. به تعبیر رهبر انقلاب، جریان روشنفکری ما یک جریان ارتجاعی است. در رسایل مشروطه گفتمان امروزی بصورت اصیل تر قابل مشاهده است و آنچه اکنون با تبلیغات فراوان مطرح می شود، چیزی به جز تکرار گذشته نیست.

به عقیده من برای پایان دادن به چالش های فرهنگی موجود باید به اصل اسلام رجوع کنیم. و روشنفکران ما نه در گذشته و نه در اکنون توجهی به این مسئله نداشته اند. آنچه در سیاست و اجتماع مسلمین در طول تاریخ رخ داده ارتباطی با حقیقت اسلام نداشته بلکه تحریف واقعیت و حقیقت اسلام بوده. از این نظر امام (ره) تمام سنت های گذشته را تأیید نمی کرد بلکه برخی از آنها را در مغایرت با اسلام می دانست و اسلام را هم مساوی با تاریخ اسلام نمی دانست، بخشی از اسلام در تاریخ و تمدن تحقق پیدا کرد و بخش اعظم آن تحقق نیافت، چرا که مفسران اصلی وحی در آغاز حذف شدند.

اکنون روشنفکران ما نمی پذیرند که تاریخ یهود و مسیحیت، عین دین یهود و مسیحیت بود. بنابراین ما نباید به پیروی از غربیان توهم کنیم که چون مسیحیت در قرون وسطا نفی حقوق انسان را کرده پس باید به اندیشه مدرنیته گروید تا مشکل حل شود. بلکه از آنجا که در غرب خود کتاب مقدس ایرادات و اشکالات اساسی داشت، آنها مجبور شدند دین اقلی و سکولاریزم را طرح کنند. در تاریخ اسلام هم البته آسیب هایی دیده می شود ولی این ریشه در قرآن و سنت ندارد. قرآن همچون تورات و انجیل تحریف نشده تا مشکل آفرین باشد.

حضرت امام (ره) متوجه بودند که پیروزی ما بر طاغوت در سال ۵۷ آغاز مبارزه است. چون وارث فرهنگی هستیم که تار و پود اقتصاد و سیاست آن برگرفته از طاغوت است و اصلاح این فرهنگ به سالهای متمادی نیازمند است. گاهی امام (ره) چنان کار را سخت می نمایانند که توهم می شد ایشان مایوس هستند، از این رو می گفتند: مایوس نباشید، چون شما کاری بزرگ در پیش دارید. در باور امام (ره) راه اصلاح یک کشور، اصلاح فرهنگ آن کشور است. یعنی همه اقشار اجتماعی در همه روابط خود نیازمند یک فرهنگ صحیح است. از این رو امام (ره) تعلیم و تربیت را مبنای اصلاح فرهنگ یک نظام می داند. این نگاه، نگاهی بنیادین و استراتژیک است.

بی آنکه خود بخواهند، راه خیانت در پیش گیرند. و در نتیجه نوعی مسخ و از خود بیگانگی و شقاق شخصیت در میان روشنفکران ما پدید آمد و رضاشاه به یاری آنان و با اخذ جلوه های ظاهری تمدن غرب، استبداد پیچیده ای را بر ایران حاکم کرد.

در برخورد با این استبداد، چهار جریان متفاوت شکل گرفت:

- ۱ - جریان ملی گرایی به رهبری دکتر مصدق و با تکیه بر دستاوردهای مثبت لیبرالیسم غرب.

- ۲ - جریان پان ایرانیسم متکی بر ارزش های ایران باستان.
- ۳ - جریان چپ، ملهم از اندیشه های مارکس به رهبری تقی ارانی.

- ۴ - جریان مذهبی که قبل از انقلاب مشروطه شکل گرفته بود، اما سپس با سرکوب شدید مواجه شد. در توضیح باید عرض کنم که اساساً نظام رضاشاهی از تمام توان خود برای مقابله با جریان مذهبی استفاده کرد و نیروهای فکری و فرهنگی و اجتماعی خود را علیه آن بسیج کرد. یعنی تاسیس دانشگاه برای ترویج و اشاعه فرهنگ غرب بود، تشکیل فرهنگستان به قصد زدودن لغات عربی از زبان فارسی صورت گرفت، تشکیل دادگستری و وارد کردن حقوق غرب به جای حقوق شرع، برای این بود که روحانیت را از آخرین سنگر اجتماعی خود یعنی مقام قضاوت بیرون کند. کشف حجاب و دادن آزادی های نفسانی و مسایلی از این دست نیز به قصد تضعیف دین صورت گرفت.

رضاشاه بر آن بود تا با این اقدامات جامعه ایرانی را از هویت دینی خود جدا کند و تا حدی در این راه موفق شد؛ چرا که غرب گرایی و غرب زدگی در میان برخی از اقشار رواج یافت و

□ از صحبت‌های شما چنین برمی‌آید که ریشه آسیب‌های فرهنگی را معضلات فکری می‌دانید و معتقدید که باید برای شناخت آسیب‌های فرهنگی به حل معضلات و پیچیدگی‌های مسائل فکری پرداخت.

■ بله، درست است من آسیب‌های فرهنگی را ناشی از معضلات فکری می‌دانم. حضرت امام (ره)، برای حل این معضلات راه‌حل‌هایی ارائه داده‌اند، در همان ابتدا، موضوع وحدت حوزه و دانشگاه را مطرح کردند؛ یعنی پیوند علم و دین و عقل و وحی، تأسیس شورای انقلاب فرهنگی نیز به همین منظور بود. بنابراین ایشان هم راه‌حل نظری ارائه دادند (یعنی طرح موضوع وحدت حوزه و دانشگاه) و هم راه‌حل عملی و آن تشکیل شورای انقلاب فرهنگی بود. این شورا می‌خواست برای انقلابی در همه مؤسسات و نهادها فرهنگی مثل، حوزه، دانشگاه، صدا و سیما، آموزش و پرورش و غیره به وجود آورد.

اما عواقب جنگ و سپس تهاجم گسترده فرهنگی، کار را بسیار دشوار کرد. و البته بخشی از آن قابل کنترل نبود. این مسائل و برخی اشتباهات که ناشی از بی‌تجربگی بود، زمینه‌ساز نقطه ضعفها گردید. گرچه این اشتباهات از نظامی نوپا که پس از قرن‌ها استبداد، به وجود آمده بود، طبیعی می‌نمود.

در هر صورت مجموع این مسائل باعث شد که بحرانهایی در عرصه اقتصاد سیاست و حتی در بخش‌هایی از حاکمیت پدید آید. پس بحران کنونی جدی و واقعی است؛ چرا که معضلات و مشکلات پیچیده‌ای وجود دارد. تبعیض، فقر و فساد اکنون قابل انکار یا کتمان نیست دوگانگی در حرف و عمل، عدم تمکین در برابر قانون و عمل کرد برخی مطبوعات که گاهی به نظر می‌رسد به عمد لجابت می‌کنند، تعصب می‌ورزند، و به تکرار اشتباهات گذشته می‌پردازند. موضوع سهم رانت‌خواری در شکل سیاسی و اقتصادی، از جمله معضلات ماست که به گسترش ابعاد بحران کمک می‌کند.

به عقیده من همه این مشکلات ناشی از عدم توجه به رهنمود امام (ره) است که فرمودند: فرهنگ باید در اولویت قرار بگیرد، ولی هیچ‌گاه چنین نشد. البته نباید از یاد برد که انقلاب اسلامی تأثیر فوق‌العاده بر جهان گذاشته و ابعاد کار امام در آینده بیش از پیش روشن خواهد شد.

انقلاب اسلامی یک انقلاب بزرگ است و به همین دلیل در داخل و خارج با مشکلات بزرگ روبرو شده است. پس این بحرانها، صرفاً خصیصه منفی ندارد. تجربه ما تجربه کوتاهی است. برخی از این بحرانها طبیعی است و برخی دیگر ساختگی و تصنعی. اما باید دانست که این بحرانها در عین حال می‌تواند نشانه بلوغ باشد. چنانکه انسان در مرحله بلوغ، به تمرین استقلال شخصیت می‌پردازد و گاه به دلیل عدم تجربه شکست می‌خورد ولی این شکست مقدمه پیروزی است. انقلابی هم که می‌خواهد به کمال برسد باید این ماجراها را از سر بگذراند.

□ شما گفتید که جریان سنتی متحجر و جریان متجدد سکولار هر دو به طور یکسان به فرهنگ ما آسیب رسانده‌اند و اشاره کردید که مشکلاتی که هر دو جریان پدید آوردند از یک نوع بوده، این در حالی است که تفاوت‌های اساسی بین این دو



جریان وجود دارد پس قاعدتا باید در زمینه‌های مختلف و ناهمگون آسیب‌هایی وارد کرده باشند؟

■ بله، تجدد خودش را دشمن سرسخت تبحر نشان می‌دهد، ولی با توضیحاتی که خواهم داد، خواهید دید که شباهت این دو در کجا است. و دقیقاً چگونه به فرهنگ اصیل ما آسیب وارد کرده‌اند. هر دو جریان معتقدند که دین و کتاب خدا فهم‌ناپذیر است. و یقین در مراتب پایین هم امکان ندارد. این فهم‌ناپذیری و عدم یقین وجه مشترک دو جریان تجدد و تحجر است. متحجرین معتقدند: عقل اساساً در درک دین دخالت نداشته و نباید داشته باشد. این تفکر به صدر اسلام برمی‌گردد و در قرون اخیر، اخباریون به آن دامن زدند و از این جهت می‌گویند که باید تعبداً دین را پذیرفت. جریان روشنفکری متجدد که به ظاهر تضاد شدیدی با متعبدان دارد به دلیل اعتقاد به مکتب هرمنوتیک و اصالت سوژه مبتنی بر شکاکیت و فلسفه نوکاتی و بازی‌های زبانی ویتگنشتاین و فلسفه پدیدارشناسی و به طور کلی به دلیل اعتقاد به مدرنیته، بر این باورند که اساساً نمی‌توان به یقین دست پیدا کرد. بنابراین وقتی دین در عرصه تئوری قابل فهم و شناخت نباشد در عرصه اجتماع هم قابل یاد، شدن نیست. چون چیزی که قابل شناخت نیست، بر اساس آن نمی‌توان تعیین تکلیف کرد. یا به اتخاذ یک استراتژی در مدیریت زندگی اجتماعی دست زد. به همین دلیل نظریه جدایی دین از سیاست را مطرح می‌کنند. اما این نظریه در همین حد باقی نمی‌ماند و سپس چنین گفته می‌شود که ما باید هر گونه ارتباط خود را با خداوند در هر زمینه‌ای قطع کنیم.

از اصول اندیشه سکولار موارد زیر استخراج می‌شود:

- ۱- تعارض یا توازی دانش و ارزش. البته آنها معتقدند که در بسیاری جاها تعارض آشکار است. یعنی می‌گویند، ارزش‌ها منبعث از تعبد و دین است و فهم متعبدانه از دین نمی‌تواند سازگار با وضعیت موجود بشری باشد. از این رو بر این باورند که قلمرو علم و دین یکی از یکدیگر جداست.
- از این حیث تئوری «ارزش و دانش» در برابر اندیشه یگانگی و وحدت علم و دین قرار می‌گیرد.
- ۲- تعارض عقل و وحی.
- ۳- تعارض فرهنگ بشری با دین.

اکنون صحبت از نسبت دین و فرهنگ است. به اعتقاد این گروه دین بخشی از فرهنگ و میراث فکری بشر است، پس همه فرهنگ ما نباید دینی باشد. در مجموع آنها می‌گویند که خدا و

تعریف درست از جمهوری اسلامی، تعریف درست از مدیریت و اتخاذ استراتژیهای صحیح می‌تواند به ما کمک کند تا به بحرانیهای موجود پایان دهیم. بیشتر اشتباهاتی هم که صورت گرفته جنبه فکری داشته است. اگر ببینان‌ها مشخص بود این اشتباهات هم صورت نمی‌گرفت یا حداقل ادامه نمی‌یافت.

۷۵



برای ایجاد هر نوع اصلاح و برای اعمال هر نوع مدیریتی ابتدا باید مبانی را درست کرد. اگر این مبانی بدون پشتوانه باشند، در عرصه عمل نمی‌توان کاری انجام داد. من فکر می‌کنم مشکلات فعلی ما در زمینه فرهنگ یا آسیب‌های فرهنگی که شما به آن در ابتدا اشاره کردید، ریشه در مسائل فکری و مبانی اندیشه‌ای دارد.

اسباب های فرهنگی را ناشی از معضلات کفری می دانیم. حضرات امام (ره) برای حل این معضلات راه حل هایی ارائه داده اند. در همان ابتدا موضوع وحدت حوزه و دانشگاه را مطرح کردند یعنی پیوند علوم دین و علم و وحی، تأسیس شورای انقلاب فرهنگی نیز به همین منظور بود. بنابراین ایشان هم راه حل نظری ارائه دادند (یعنی طرح موضوع وحدت حوزه و دانشگاه) و هم راه حل عملی و آن تشکیل شورای انقلاب فرهنگی بود.

۷۶



یکی از مسائل کنونی انتقال مجموعه فرهنگ از نسل گذشته به نسل فعلی است. ضمن اینکه باید عناصر جدیدی هم جذب شود. چون اگر هیچ عنصر تازه ای جذب نشود در شرایط تازه قادر به زندگی نخواهیم بود، اگر تماماً پذیرا و جذب کنیم باشیم نیروی استحاله خواهیم شد.



انسان ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر نمی توانند داشته باشند، باید نوعی فاصله دست کم فاصله معرفت شناختی بین این دو باشد. به اعتقاد غربیان اگر این فاصله نباشد، انسان آزادی خود را از دست می دهد و محکوم کلیسا و خدا می شود. روشنفکران ما تحت تأثیر همین آموزه می گویند که دین باید از قلمرو زندگی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی دور شود و در نهایت می گویند که مدیریت جامعه نمی تواند یک مدیریت دینی باشد. همچنین معتقدند که مدیریت فقهی نمی تواند پاسخگوی نیاز جامعه اسلامی باشد.

در همین جاست که برخلاف نظریه امام، تقابلی روشنفکر و روحانی مطرح می شود و عنوان می کنند، که به جای روحانیت، روشنفکران باید اداره جامعه را در اختیار بگیرند. به اعتقاد آنان، برای انقلاب، دین و به ویژه دین ایدئولوژیک لازم و ضروری بود، ولی در شرایط استقرار و تثبیت باید دین را کنار گذاشت و از ترکیب جمهوری اسلامی که آبداع امام بود، جمهوریت را اراده می کنند.

اکنون می بینیم آنچه را که امام برای انقلاب خطرناکی می دانستند (یعنی تقابل علم و دین و یا روشنفکر و روحانی را) این گروه دامن زدند و اینها دین را یک ایدئولوژی می دانند و مدرنیته را روشی را برای توسعه و پیشرفت.

اما این روشنفکران که مدعی هستند که از عقلانیت دفاع می کنند، آیا به نفی عقل نمی پردازند؟ آیا کسانی که می گویند فهم دین امکان پذیر نیست، و می گویند معرفت متقنی وجود ندارد، می توانند به واقع طرفدار عقل باشند؟ چطور می توان از عقلانیت و روشن اندیشی صحبت کرد، ولی معتقد بود که دین قابل فهم نیست؟ و بعد هم در فهم دین می گویند ما باید تعبداً دین را بپذیریم یعنی به اصالت ایمان معتقدند. بنابراین، این افراد که می خواهند دین ایدئولوژیک را از صحنه دور کنند، با تفسیر و تعبیر خود از دین، بنیاد عقل را ویران می کنند، در عرصه علم هم آنها همین گونه می اندیشند. به اعتقاد پوپر علم بشری

کاملاً ظنی است. اما این سخن با عقلانیت سازگار نیست. و اینها چگونه می توانند هم از عقل سخن بگویند و هم معتقد به معرفت ظنی در حوزه دین و حتی علم باشند. همه اینها طرفدار تجربه دینی هستند. تجربه ای که فردی است و در درون خود انسان هم هماغوش شک است. در نهایت می گویند: دین یعنی یک جهش ایمانی، یعنی دین امری عقلانی نیست. اما چگونه می توان به اسم دفاع از عقل، عقل را انکار کرد و دین صحیح را که قابل به شناخت و فهم معتبر است، محکوم به تعبد کرد. در این صورت آنها، داعیه چیزی دارند که به واقع آن را نقض می کنند.

□ شما این مسائل را چگونه در چارچوب آسیب شناسی فرهنگی بررسی می کنید؟

■ به عقیده من برای ایجاد هر نوع اصلاح و برای اعمال هر نوع مدیریتی ابتدا مبانی را درست کرد. اگر این مبانی بدون پشتوانه باشند، در عرصه عمل نمی توان کاری انجام داد. من فکر می کنم مشکلات فعلی ما در زمینه فرهنگ یا اسبب های فرهنگی که شما به آن در ابتدا اشاره کردید، ریشه در مسائل فکری و مبانی اندیشه ای دارد. تعریف درست از جمهوری اسلامی، تعریف درست از مدیریت و اتخاذ استراتژیهای صحیح می تواند به ما کمک کند تا به بحرانیهای موجود پایان دهیم.

بیشتر اشتباهاتی هم که صورت گرفته جنبه فکری داشته است، اگر بنیانها مشخص بود این اشتباهات هم صورت نمی گرفت یا حداقل ادامه نمی یافت. در هر صورت انتظار این است که این تقابلی اندیشه ها صرف نظر از هر نوع نیت به سوی تعامل پیش بروند و جامعه به سمت تفاهم حرکت کند.

□ راهبردها و راهکارهای شخصی شما در این خصوص چیست؟

■ راهکارها باید در عرصه تئوریک و عملی انجام گیرند و بویژه این راهکارها باید جنبه فرهنگی داشته باشند. مهمترین مسئله این است که مسئولین با اولویت به فرهنگ به همه موضوعات نگاه کلان و استراتژیک داشته باشند. و باید بدانیم که همه مسائل ریشه در هویت و فرهنگ این نظام دارد. پس باید بیش از پیش به ارتباط مسائل با مبانی تئوریک آنها توجه شود. اخلاق، هنر، اقتصاد، سیاست، ورزش همه و همه باید در ارتباط با یکدیگر باشند و بر اساس یک هماهنگی برنامه ریزی شود.

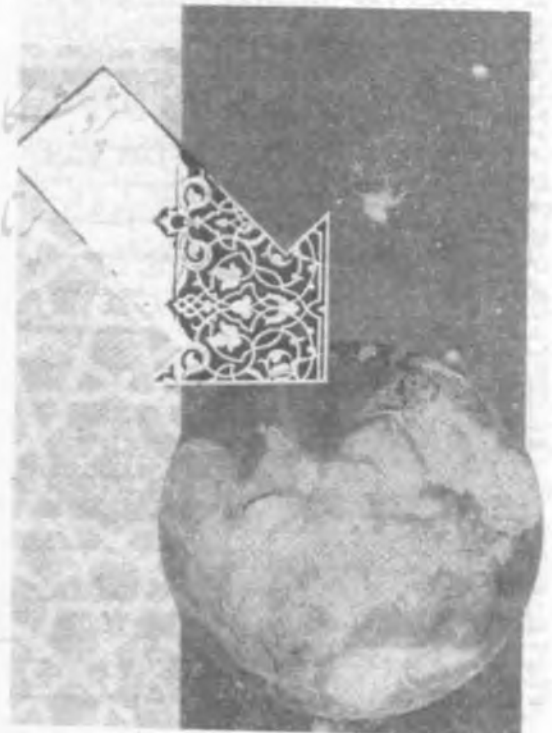
امید است که از طریق این هماهنگی، بین همه گروه های اصیل و سالم در داخل کشور یک تعامل فکری ایجاد شود و در ابعاد بین المللی هم دارای یک خط مشی مشخص و کارآمد باشیم.

بنابراین باید گفت تا تفکر مبنای اداره جامعه قرار نگیرد، معضلات کنونی قابل حل نیست و من برخلاف نظر برخی از گروه های ذی نفوذ معتقدم که متفکران هر جامعه باید اداره کنندگان اصلی آن جامعه باشند و سایرین باید به صورت مجریان، تفکرات این اندیشمندان عمل کنند. در غیر این صورت هر گونه رشدی در جامعه رشد نامتوازن خواهد بود و به آزادی و عدالت بصورت متعادل نخواهد انجامید.

◇ حجت الاسلام مبلغی

□ موضوع «آسیب شناسی فرهنگی» را چگونه ارزیابی می کنید و تلقی شما از این مسئله چیست؟

■ آسیب شناسی فرهنگی، نگرشی است عالمانه و بیرونی به فرهنگ یک ملت. و نیز می توان گفت آسیب شناسی فرهنگی خود نوعی فرهنگ شناسی است که از منظری خاص صورت می گیرد. در هر صورت هدف از این کار کشف و شناسایی نقاط ضعف و کاستی هایی است که ممکن است یک فرهنگ در مواجهه با فرهنگ های دیگر، یا در تنگنای شرایط و مسائل زمان و یا در برابر اطلاعات جدید به علت انفعال داشته باشد. بنابراین می توان گفت اساسی ترین نکته در آسیب شناسی فرهنگی بررسی علل انفعال و عدم کارآمدی یک فرهنگ است، اما از آنجا که نگاه به فرهنگ الزاماً می باید بیرونی باشد ممکن است خود این نگاه فارغ از آسیب نباشد. پس باید ابتدا به این موضوع توجه کرد که چگونه می توان از بیرون نگاهی سالم به مقوله فرهنگ داشت تا مشکلی بر مشکلات افزوده نشود. می دانیم که مطالعات و تحقیقات یک آسیب شناس به شدت از ذهنیات وی متأثر است، از این رو اگر در آغاز خطایی صورت پذیرد و به اصطلاح خشت اول کج نهاده شود، آن مطالعات



اطلاعات و معلومات تازه این اجازه را نمی دهد که ما تنها به روش های گذشته بسنده کنیم به تعبیری بالهای اسطوره در شرایط حاضر قدرت پرواز گذشته را ندارند. اکنون باید به تبیین همه اجزاء و عناصر فرهنگ پرداخت.



به جای اینکه چاره ساز باشد گمراه کننده خواهد بود. پس مطالعات آسیب شناسانه خود باید از آسیب مصون باشند و در مسیر صحیحی جریان پیدا کنند. این مطالعات باید مشخصاً «بر نقاط ضعف» متمرکز شوند و از پرداختن به سایر مقولات همچون ویژگی های فرهنگ، تاریخ و گستره آن پرهیز شود. نیز باید دانست که شناخت نقاط ضعف بدون درک نقاط قوت، نه چندان مفید است و نه چندان صحیح. چون اگر صرفاً نقاط ضعف و یا همان آسیب ها مورد توجه قرار گیرند ممکن است یکباره حکمی صادر شود مبنی بر اینکه این فرهنگ، توان، کارآمدی و پویایی لازم را ندارد و محکوم به نابودی و زوال است، حال آنکه ممکن است نقاط قوت یک فرهنگ چنان باشند که بتوانند نقاط ضعف را بیوشانند و یا بتدریج محو کنند.

□ به عقیده شما آسیب ها در چه زمینه هایی از فرهنگ ممکن است ظاهر شوند؟

■ به طور کلی یک فرهنگ در سه زمینه ممکن است آسیب های را متحمل شود:

۱- در مواجهه با فرهنگ های دیگر در مقام گفتگو و تعامل؛ در این حال فرهنگ ضعیف تر ممکن است شدیداً تحت تأثیر فرهنگ یا فرهنگ های دیگر قرار گیرد. به هر حال کاملاً آشکار است که این فرهنگ آسیب پذیر خواهد بود، آن هم به دلیل کاستی هایی که در خود آن وجود دارد. چون در مقام گفتگو آن که توان احتجاج و استدلال و توان برابری ندارد شکست می خورد. پس نخستین زمینه شکست ممکن است به خود فرهنگ برگردد یعنی ریشه در ضعف های آن داشته باشد.

۲- آسیب پذیری از تغییر و تحولات و از شرایط و مقتضیات اجتنات ناپذیر زمان؛ قدر مسلم این است که انسانها نمی توانند فارغ از محیط و فارغ از مسائل زمانه خود زندگی کنند. همه ناچار هستند با توجه به آنچه در اطرافشان می گذرد به حیات خود ادامه دهند. اگر فرهنگی قدرت و درک جذب و حل و فصل مسائل و موضوعات جدید را نداشته باشد و نتواند خود را با شرایط جدید تطبیق دهد و یا آن را به سود خود تغییر دهد، در معرض اضمحلال تدریجی قرار خواهد گرفت.

۳- آسیب پذیری از ناحیه اطلاعات و معلومات جدید؛ مورد سوم نیاز به توضیح بیشتری دارد. پرسش این است که آیا زبان از افکار و روحیات تأثیر می پذیرد یا اینکه روحیات و افکار از

این شورا می خواست برآستی انقلابی در همه مؤسسات و نهادها فرهنگی مثل، حوزه، دانشگاه، صدا و سیما، آموزش و پرورش و غیره به وجود آورد. اما عواقب جنگ و سپس تهاجم گسترده فرهنگی، کار را بسیار دشوار کرد.

اساسی ترین نکته در آسیب شناسی فرهنگی بررسی علل انفعال و عدم کارآمدی یک فرهنگ است. اما از اینجا که نگاه به فرهنگ الزاماً می باید بیرونی باشد ممکن است خود این نگاه فارغ از آسیب نباشد. پس باید ابتدا به این موضوع توجه کرد که چگونه می توان از بیرون نگاه سالم به فرهنگ داشت تا مشکلات آن به شکلی بر مشکلات انزوده نشود.



در گذشته نه حجم اطلاعات و معلومات این اندازه بود و نه گردش آنها به این سرعت انجام می گرفت. امروزه اطلاعات مانند باران فرو می بارد. اطلاعات، ادبیات و زبان را تغییر می دهد. در نتیجه گفتگو میان دو نسل دشوار می شود. هنگامی که گفتگو انجام نگردد، طبیعتاً گسست فرهنگی و ارتباطی ایجاد خواهد شد.



زبان متأثر می شوند. روحیات ریشه در ارزشها و ایمان انسان دارند و در نهایت اموری قلبی هستند. افکار برخاسته از ذهن و عقل و خرد انسان می باشند. فرهنگ از مجموع روحیات و افکار پدید می آید، روحیات و افکار تأثیر متقابل دارند. افکار و اندیشه های آدمی بر قلب او اثر می گذارد و خوب و بد آن ها نتایج متفاوتی برای قلب انسان به بار می آورد. در عوض روحیات و احساسات انسان نیز بر اندیشه های او اثر می گذارد. قلب پاک، افکار پاک را بدنیاال دارد.

حال باید بدانیم زبان که بازتاب دهنده و منعکس کننده افکار و روحیات است به میزان زیادی متأثر از حوادث بیرونی است. دانش و معلوماتی که انسان از جهان بیرون کسب می کند وجه صحیح ادبیات انسان را دگرگون می کنند. دگرگونی تحول ادبیات باعث ایجاد انقلابی در ذهن می شود و در نتیجه افکار و روحیات هم دستخوش تغییر می شوند. بنابراین، معلومات و دانش های جدید بر زبان تأثیر مستقیم می گذارند. زبان، افکار و روحیات را تغییر می دهد و از رهگذر این تحولات فرهنگ دگرگون می شود. در چنین وضعیتی فرهنگ انفعالی دچار آسیب خواهد شد و تحمل تحولات جدید را نخواهد داشت.

□ به طور مشخص فرهنگ ما در چه لایه هایی آسیب دیده است و یا اینکه در چه لایه هایی آسیب پذیرتر، جلوه می کند؟

■ برای پاسخ دادن به این سؤال ابتدا باید یک بررسی نسبت به فرهنگ ایرانی و اسلامی صورت بگیرد و باید بینیم این فرهنگ در چه بخش هایی ممکن است دچار ضعف باشد. به عقیده من، فرهنگ ایرانی-اسلامی، یک فرهنگ غنی است که نقاط قوت آن بسیار زیاد است، بطوری که در یک نگرش کلی می توان گفت نقطه ضعفی جدی در آن دیده نمی شود. این فرهنگ، فرهنگی است پویا با یک دستگاه گوارش قوی که به جذب و هضم و دفع می پردازد.

ایرانیان در قیل از اسلام دارای قدرت گزینش بودند و بر اساس همین قدرت و توانمندی بود که اسلام را برگزیدند. پس از آن نیز ایرانیان باز هم دست به گزینش زدند و از میان فرق اسلامی، اسلام امامان یعنی مذهب شیعه را پذیرا شدند. یعنی آنها از میان شاخه های اسلام، شاخه ای را پذیرفتند که به نظرشان صحیح تر بود.

اسلام قدرت جذب و دفع فرهنگ ایرانی را در طول زمان

تقویت کرده است، چون رویارویی اسلام و ایرانیان از همان آغاز منطقی و منطبق با واقعیت ها بود. اسلام بخش هایی از سنن ایرانی را پذیرفت و این امر در ایجاد شادی و نشاط ایرانیان نقش مؤثری ایفا کرد. هنگامی که فرهنگ ایرانی و اسلامی در هم آمیخت، فرهنگ کارآمدتری متولد گردید با قدرت هاضمه بیشتر.

بنابراین نقطه ضعفی در خود این فرهنگ وجود ندارد که نتواند از پس چالش های موجود برآید و یا اینکه توان گفتگو با فرهنگ های دیگر را نداشته باشد.

□ یعنی شما معتقدید که فرهنگ ما از هر آسیبی مصون مانده است؟

■ البته به رغم آنچه گفته شد، ما شاهد ضعف و آسیب هایی در فرهنگ خود هستیم و لازم است بدانیم که اینها ریشه در کجا و در چه چیز دارند. موضوع این است که وقتی فرهنگ ایرانی دین را پذیرفت، ناگزیر اولیای دین باید پاسخگویی نیازهای جامعه در ارتباط با معلومات جدید و شرایط جدید باشند. چنانچه این پاسخگویی صورت نگیرد و یا اکتفا کننده نباشد می تواند زمینه های آسیب پذیری را فراهم کند.

یک مثال تاریخی در این مورد می آورم: پس از آمدن اسلام به ایران، ایرانیان نظام سلطنتی را کنار گذاشتند. اما از آنجا که اغراضی پیش آمد و تاریخ را به سمت دیگری بردند. ایرانیان از این نظر دچار بحران شدند. چون آنها بر اساس آموزه های اسلامی به حکومت بنی عباس نگاه می کردند و می دیدند این حکومت راه انحرافی را در پیش گرفته و به هیچ وجه اکتفا کننده نیست. این بود که آسیب پذیر شدند و به حکومت سلطنتی عودت کردند. به حکومتی که ارتجاعی بود و امتحان خود را پس داده بود.

در هر صورت، به علت به وجود آمدن خلاء پاسخ گویی در بعد از اسلام، وضعیتی پیش آمد که فرهنگ ایرانیان آسیب پذیر شد و برای ترمیم این آسیب به حکومت سلطنتی پناه برد. در این حال وظیفه ایرانیان این بود که به جستجوگری خود ادامه دهند و برای حل مشکلات و بحرانهای ناشی از حکومت بنی عباس چاره ای بیاندیشند، نه اینکه در آخرین مرحله بازگشتی به گذشته داشته باشند و حکومتی ارتجاعی را انتخاب کنند.

با توجه به آنچه آمد، باید گفت در یک فرهنگ دینی، متولیان دین وظیفه خطیری به عهده دارند و اگر آنان در وظیفه خود که همانا پاسخگویی است کوتاهی کنند یا ضعف نشان دهند، فرهنگ آسیب پذیر خواهد شد. اتفاقی که تا حدودی اینک رخ داده است.

□ علاوه بر آنچه گفتید فکر می کنید چه آسیبی دیگری متوجه فرهنگ ماست؟

■ یکی از مسائل کنونی انتقال مجموعه فرهنگ از نسل گذشته به نسل فعلی است. ضمن اینکه باید عناصر جدیدی هم جذب شود. چون اگر هیچ عنصر تازه ای جذب نشود در شرایط تازه قادر به زندگی نخواهیم بود، اگر تماماً پذیرا و جذب کننده یاشیم بزودی استحاله خواهیم شد. اسلام در فرهنگ خود سیستمی تعبیه کرده است که قدرت جذب و دفع دارد، اما اگر ما

وظیفه خود را نتوانیم بخوبی انجام دهیم و ارزش‌های ثابت فرهنگی را منتقل کنیم، نسل جدید، دفع‌کننده و یا جذب‌کننده محض خواهد بود.

در گذشته انتقال فرهنگ با چالش و دشواری مواجه نبود. زیرا به وسیله اسطوره‌ها فرهنگ انتقال می‌یافت. از این جهت قهرمانان اسطوره‌ای که اسلام معرفی کرده است بی‌نظیر هستند بطوریکه که در وهم نمی‌گنجند. مثل امام حسین (ع) و امام علی (ع) اینها الگوهای ما بودند، الگوهایی که همواره این توان را داشتند تا عمیق‌ترین و بنیادی‌ترین مفاهیم را در طول تاریخ بعد از اسلام حمل کنند. از آنجا که بینش مردم گذشته اسطوره‌ای بود. انتقال فرهنگ نیز از همین طریق صورت می‌گرفت اما اکنون این بینش فرق کرده است. اطلاعات و معلومات تازه این اجازه را نمی‌دهد که ما تنها به روش‌های گذشته بسنده کنیم به تعبیری پالهای اسطوره در شرایط حاضر قدرت پرواز گذشته را ندارند. اکنون باید به تبیین همه اجزاء و عناصر فرهنگ پرداخت. در این وضعیت سخن گفتن از اسطوره‌ها به تهایی کافی نیست، بلکه باید این اسطوره‌ها را شناخت یعنی پای معرفت در میان است و چون پای معرفت در میان است، پس توجه به قلب انسان‌ها کافی نیست بلکه باید عقل و خرد آنها را نیز مخاطب قرار دهیم و تمام ابعاد و زوایای فرهنگ خود را خردمندانه بشناسانیم.

علاوه بر این در گذشته نه حجم اطلاعات و معلومات این اندازه بود و نه گردش آنها به این سرعت انجام می‌گرفت. امروزه اطلاعات مانند باران فرو می‌بارد. اطلاعات، ادبیات و زبان را تغییر می‌دهد. در نتیجه گفتگو میان دو نسل دشوار می‌شود. هنگامی که گفتگو انجام نگیرد، طبیعتاً گسست فرهنگی و ارتباطی ایجاد خواهد شد. به وسیله گفتگو است که انتقال فرهنگ صورت می‌گیرد. اگر ثوابت فرهنگ انتقال پیدا نکند بحران واقعی پیش خواهد آمد. البته قسمتهایی از فرهنگ همواره انتقال پیدا می‌کند، اما نسل جدید برای جبران کمبود خود دست به فرهنگ‌سازی ابداعی و یا تقلیدی از فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیگر خواهد زد.

□ آیا به نظر شما اکنون در جامعه ما بحران اخلاقی و معرفتی وجود دارد، و اگر چنین است، این مسئله چه تأثیری بر فرهنگ گذاشته است؟

■ من به این بحران اعتقاد دارم اما آن را ضعیف می‌دانم و فکر می‌کنم این بحران آنقدر حاد نیست که فرهنگ ایرانی - اسلامی را تهدید کند. البته اکنون عواملی دست به دست هم داده و خلأی را به وجود آورده است که اگر ادامه پیدا کند ممکن است مشکلات جدی برای ما به وجود آید و در نهایت فرهنگ را دچار استحاله کند. فرهنگ ما به خودی خود و به خاطر پتانسیل قدرتمند خود در برابر این استحاله مقاومت کرده و مقاومت می‌کند، اما نه برای همیشه. بحران گاه کوتاه مدت است و گاه دراز مدت و در حالت دوم خطر آفرین است.

جامعه اکنون در مرحله پرسشگری است. این مرحله ماهیتاً مشکل آفرین نیست اما وقتی به این پرسش‌ها پاسخ داده نشود، مشکلات بطور جدی خود را نشان خواهند داد. ایرانیان به دلیل

روحیه پرسشگری خود بود که اسلام را پذیرفتند و آن را بر یک نظام طبقاتی و غیر عادلانه ترجیح دادند.

اسلام به عدالت‌خواهی ایرانیان پاسخ گفت و ایرانیان از آن استقبال کردند، بنابراین پرسشگری امری ناخوشایند نیست بلکه آغاز تحول و دگرگونی است. منتها نباید این پرسش‌ها بدون پاسخ بماند چون اگر نسل جدید اقتناع نشود راه دیگری در پیش خواهد گرفت.

□ در زمینه اخلاق و ایمان چه؟ آیا از این دو زمینه آسیبی متوجه فرهنگ نیست؟

■ اخلاق و ایمان در بطن و در ذات فرهنگ ایرانی جای دارند و اساساً انفکاک‌ناپذیر و جدایی‌ناپذیر هستند. این دو را نمی‌توان از فرهنگ ایرانی زدود. گاهی ممکن است خطاها و لغزشهایی صورت گیرد و هرج و مرجی بدید آید و احیاناً گروهی از این وضعیت آشفته بهره‌ای ببرند. اما این وضعیت ادامه نیافته و نمی‌یابد. در هر جامعه‌ای فرهنگش قادر است از پس فسادهای مقطعی برآید. همچون بدن انسان که در برابر بیماریها مقاومت می‌کند و مریضی وقتی به وجود می‌آید که قدرت بدن در هم شکسته باشد. فرهنگ هم دارای یک سیستم دفاعی است. به همین دلیل کلیت آن و یا مؤلفه‌های اصلی آن کمتر آسیب می‌بینند. از این نظر فرهنگ ایرانی و اسلامی، دارای قدرت ویژه‌ای است و ما معتقدیم که این فرهنگ تاب مقاومت در برابر بحرانها و آسیب‌های مقطعی فعلی را که در عرصه اخلاق، ایمان و مسائل معرفتی و فکری ایجاد شده دارد. مگر اینکه کسانی بخواهند از این وضعیت بهره‌برداری کنند و بر میزان تشکیک نسل جدید بیفزایند و خلأها را بیشتر کنند.

□ شما برای مواجهه‌ی سنجیده با آسیب‌های فرهنگی چه راه‌حلهایی پیشنهاد می‌کنید؟

■ یکی از ویژگی‌های فرهنگ ایرانی - اسلامی، داشتن قدرت جذب و هضم و دفع است، بنابراین یک راه‌حل همین است که ما این قدرت را تقویت کنیم و آن را مهم بشماریم. همچنین فرهنگ ایرانی از دیرباز به حکمت گرایش داشته است. در روایات آمده که وقتی اسرائیلی‌ها ایرانی را می‌بردند نسبت به آن‌ها بد رفتاری می‌کردند. حضرت علی (ع) به دفاع از آنها برخاست و گفت که آنها را آزار ندهید چون آنها اهل حکمت هستند. اکنون باید، این وجه هم مورد توجه قرار گیرد، یعنی به حکمت عملی فرهنگ خود بهای بیشتری بدهیم و به آن توجه بیشتری داشته باشیم.

علاوه بر اینها، به عقیده من بزرگترین مشکل کنونی ما همین عدم پاسخ‌گویی است یا حداقل این است که پاسخ‌ها قانع‌کننده نیستند. آنهایی که دغدغه فرهنگ دارند، طبیعتاً نمی‌توانند از کنار بحران‌های معرفتی و اخلاقی جامعه بسادگی بگذرند. اقتناع مخاطبان اساسی‌ترین و بنیادی‌ترین اقدامی است که می‌تواند انجام بگیرد. اگر معضلاتی مشاهده می‌شود و یا اینکه می‌بینیم کسانی راه دیگری را رفته‌اند به این دلیل است که ما نتوانسته‌ایم آنها را اقتناع کنیم. در میان راه‌های مقابله با آسیب‌های فرهنگی، من اقتناع‌کنندگی را از همه مهمتر می‌دانم.

فرهنگ ایرانی، فرهنگی است چند لایه که در آن اندیشه‌ها، ارزش‌ها و آموزه‌های متنوع، متفاوت و گاه متضاد می‌دیده می‌شود. در این فرهنگ می‌توان مسائلی را یافت که با مدرنیته و فرهنگ ناسازگار باشد. اما در عین حال مسائل بسیار دیگری را نیز می‌توان نشان داد که با مدرنیته هماهنگ هستند. در این حال کاری که می‌توانیم بکنیم این است که بر این هماهنگی‌ها انگشت بگذاریم و آنها را برجسته‌تر کنیم تا به تعارض‌های پایان دهیم.



اگر ما مدعی هستیم که فرهنگ ایرانی غنی است به همین دلیل است که در آن به اندیشه‌های مختلف بومی خوریم. اندیشه‌هایی که اگر بازسازی و احیا شوند می‌توانند فرهنگ ما را در برابر آسیب‌های موجود حفظ کنند.



تعلیق هستیم و این تعلیق را می‌توان به بحران تعبیر کرد. جنبه دیگر بحران فرهنگی ناشی از این امر است که بین «گفتار» عمومی و رفتار خصوصی در جامعه ما تناقضی آشکار وجود دارد. گفتار عمومی ما و گفتمان حاکم بر جامعه مبتنی بر معنویت، از خودگذشتگی، نوع دوستی، جمع‌گرایی و خردگرایی است. اما واقعیت زندگی ما در جهت عکس جریان دارد. رفتار فردی و خصوصی ما ایرانیان به میزان زیادی بر فردگرایی جمع‌گرایی و منفعت‌طلبی شخصی استوار است. این دوگانگی تبعات زیادی به دنبال داشته و دارد.

علاوه بر دو موردی که اشاره کردم، بحران فرهنگی در ایران به مسئله دیگری هم برمی‌گردد، که چون مهم و اساسی است نباید آن را از نظر دور داشت. در سال ۵۷ که انقلاب به پیروزی رسید جامعه مسلمان ایران مدعی تأسیس یک نظام مبتنی بر آموزه‌های دینی و نفی مادیگری شد. اما در عمل این اتفاق به‌طور کامل رخ نداد. در نتیجه میان واقعیت و آرمان جامعه شکاف عمیقی بوجود آمد و زمینه‌های بحران فرهنگی را ایجاد کرد.

□ شما چشم‌انداز آینده را چگونه می‌بینید؟ آیا امیدی برای پایان دادن به این بحران وجود دارد؟

■ به‌طور قطع راهی وجود دارد، ولی اینکه مشخصاً این راه کدام است، مسئله‌ای است دیگر. نمی‌توان در این باره اظهار نظر کرد و یا راهی را نشان داد. مردم ایران با توجه به تاریخ کهن خود و با توجه به غنای فرهنگ خود می‌توانند بر این چالش پیروز شوند. به نظر نمی‌رسد فرد خاصی بتواند راه برون رفت را نشان دهد. این کار در بر تو یک همت جمعی و از طریق اراده ملی میسر خواهد شد.

شاید پاره‌ای از تجربه‌ها به شکست بینجامد. از این نظر جای نگرانی نیست. اکنون چالش‌های عمیق و بسیاری در عرصه مسایل سیاسی پدید آمده، این چالش‌ها هزینه دارد. این امر شاید گریزناپذیر باشد ولی نباید این هزینه‌ها از تحمل جامعه خارج شوند. مناقشات و درگیری‌های موجود لازم است که در مسیر خاص خود قرار گیرند و گرنه بجای اینکه حاصلی در برداشته باشند، ضرر و زیان زیادی به همراه خواهند آورد.

در هر صورت خود چالش مبارک و پسنیدیده است اما انحراف و گسترش بیش از حد آن است که خطر آفرین است.

□ در هر حال موضوع شیوع برخی از ناهنجاری‌های و چالش‌ها در عرصه‌های مختلف، ممکن است فراتر از یک چالش خوش‌خیم خود را تحمیل کنند.

■ اگر منظور شما رفتار مردم و نحوه عمل اجتماعی آنها است. از این نظر مشکلی وجود ندارد. البته آن مسائلی را که مطرح کردید انکارناپذیر است ولی این مسائل قابل حل است. مشکل اصلی ما به نحوه رفتار نخبگان، فرهیختگان، روشنفکران و سپس گروه مدیریت جامعه برمی‌گردد. این افراد و اقشار هستند که لازم است راه خود را پیدا کنند. اگر اینها توانستند سرانجام به خطا و مشی دست پیدا کنند، جامعه هم به تبع آن به سرانجام خواهد رسید.

بله اکنون مشکل اخلاقی به صورتی حاد در جامعه ما مطرح است. این مشکل را از طریق بند و اندرز و موعظه یا از طریق

◇ دکتر موسی غنی نژاد

□ به عقیده شما مطالعه فرهنگ و مطالعات اسب شناختی فرهنگ عمدتاً از چه منظری حایز اهمیت بیشتری است؟

■ فرهنگ از این نظر که کل نظام اجتماعی یک جامعه را شکل می‌دهد و چگونگی رفتار و منش افراد جامعه را پی‌ریزی می‌کند بسیار حایز اهمیت است. در تعریف فرهنگ گفته می‌شود که فرهنگ عبارت است از مجموعه آداب و رسوم و شیوه‌های عمل فردی و اجتماعی که از گذشتگان به ما اراث رسیده. پس فرهنگ در معنای عام همان شیوه‌های رفتاری است که انسانها از کودکی می‌آموزند و تا پایان عمر بکار می‌برند. با توجه به این تعریف می‌توان گفت فرهنگ نحوه زیستن و چگونه بودن و چگونه عملکرد آن را به ما می‌آموزد. اگر به چنین کارکردی برای فرهنگ اعتقاد داریم، اهمیت آن برای ما امری بدیهی خواهد بود.

□ به اعتقاد برخی جامعه ایرانی به لحاظ فرهنگی در یک بحران و اسب بسر می‌برد آیا به عقیده شما این مطلب درست است؟

■ همانطور که بارها گفته شده جامعه ما در حالت گذر از سنت به مدرنیسم زندگی می‌کند. زیستن در این وضعیت به‌خودی‌خود بحران آفرین است. تردیدی نیست که میان زمینه‌های زندگی سنتی ما یا زندگی مدرن، چالش‌های بوجود آمده و ما در رفتار خود به‌تأچار دچار سردرگمی و دوگانگی هستیم. این بحران به جدال سنت و مدرنیته برمی‌گردد.

حال باید گفت بحران فرهنگی ما ناشی از این امر است که اساساً فرهنگ سنتی ما توان لازم را برای اداره جامعه ندارد و از سویی فرهنگ مدرن هم نه بخوبی فهمیده و شناخته شده و نه بخوبی کاربرد یافته. این است که ما از نظر فرهنگی در حالت

۵۰



جنبه دیگر بحران فرهنگی ناشی از این امر است که بین «گفتار» عمومی و رفتار خصوصی در جامعه ما تناقضی آشکار وجود دارد. گفتار عمومی ما و گفتمان حاکم بر جامعه مبتنی بر معنویت، از خودگذشتگی، نوع دوستی، جمع‌گرایی و خردگرایی است. اما واقعیت زندگی ما در جهت عکس جریان دارد.

سرزنش و نکوهش نمی‌توان حل کرد. معمولاً در این طریق مردم از الگوها و برگزیده‌ها پیروی می‌کنند. بنابراین اگر چه مهم‌ترین مسئله در حال حاضر مشکل اخلاق عمومی است ولی راه حل را نباید در بین مردم جستجو کرد. چرا که راه حل نه در بین مردم که در بین نخبگان است.

□ با توجه به اینکه شما مدرس و صاحب نظر در حوزه اقتصاد هستید فکر می‌کنید چه ارتباطی بین اقتصاد و فرهنگ وجود دارد. آیا فکر می‌کنید اقتصاد زیربنای فرهنگ است یا خیر؟

■ آنچنان که در اندیشه مارکسیسم مطرح است من فکر نمی‌کنم اقتصاد زیربنای فرهنگ باشد، بلکه این اندیشه اقتصادی است که زیربناست. بین این دو باید تفاوت قایل شد. در جامعه مدرن نیز فرهنگ و اخلاق اقتصادی است که زیربنا قرار گرفته است و نه روابط اقتصادی و معیشتی.

اقتصاد مدرن براساس آزادی‌های فردی و مالکیت فردی شکل گرفته است. و همین مسئله روابط اقتصادی را تنظیم و اداره می‌کند. ولی این اندیشه در فرهنگ ما جایی ندارد. بطور کلی ما توانسته‌ایم ارزش‌های سنتی خود را با ارزش‌های فرهنگ مدرن هماهنگ کنیم. در همین مورد مشکلات اقتصادی ما به اندیشه اقتصادی برمی‌گردد نه به خود اقتصاد. درست است که اکنون، بی‌کاری، فقر، محرومیت و فساد مالی وجود دارد. ولی علت اصلی وجود آنها و یا حداقل علت اصلی گسترش بیش از حد آنها فقدان اندیشه اقتصادی مدرن است.

می‌توان گفت که بطور کلی روشنفکران ما به اندیشه اقتصادی به دیده تحقیر می‌نگرند و برای آن بهایی قایل نیستند به همین دلیل در این زمینه بسیار ضعیف هستیم اگر به جدال روشنفکران مدرن و سنت‌گرا توجه کنیم و اگر گفت‌مان هر دو طیف را مورد توجه قرار دهیم، می‌بینیم که تا چه حد جای اندیشه اقتصادی خالی است. بطور کلی این موضوع از مباحث روشنفکران ما غایب است و این در حالی است که انرژی زیادی صرف مسائل پیش پا افتاده می‌شود. سؤال این است که چرا باید موضوع اصلی که تأثیری بنیادین بر همه چیز و از جمله بر فرهنگ جامعه دارد، در حاشیه قرار گیرد و مسائل حاشیه تا این حد اهمیت پیدا کنند.

□ شما گفتید این اندیشه اقتصادی است که زیربنای فرهنگ است، اگر ممکن است این مسأله را به صورت مشخص‌تر، تبیین کنید.

■ اندیشه مدرن و اساساً مدرنیته بر آزادی تأکید فراوان دارد و یک جامعه مدرن از افراد آزاد به وجود می‌آید. یعنی افرادی که دارای حقوق شناخته شده و مشخصی هستند و از آزادی‌های فردی برخوردارند بر این اساس، چنین کسانی انتخاب‌های آزاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی صورت می‌دهند. البته این آزادی در چارچوب مشخصی یعنی در چارچوب قانون قرار دارد و تعریف شده است.

این جامعه آزاد، مبتنی بر نظمی آزاد است که از داد و ستد آزاد ناشی می‌شود یعنی ارتباطات مبادله‌ای که بین افراد وجود دارد نظمی خودجوش را به وجود می‌آورد. سپس جامعه مدرن براساس آزادی فردی و نظم آزاد ناشی از روابط افراد شکل

می‌گیرد و اندیشه اقتصادی در این جامعه بر مبنای مبادلات آزاد و پارادایم هماهنگی منافع عمل می‌کند. در این حال اگر فرد در چارچوب کلی، در پی منافع خود برود، به منافع دیگران هم کمک می‌کند. پس آزادی‌های موجود به نفع همه است و از رقابت آزادی که پیش می‌آید همه بهره می‌برند. کل اندیشه اقتصادی بر همین پارادایم استوار است.

در حوزه علم هم وضع بر همین منوال است. در آنجا که دانشمندان آزادی بیشتری دارند، پیشرفت‌های آنان نیز چشمگیرتر و بیشتر است. سیاست‌های محدودکننده و اعمال فشار در هر زمینه و در هر کجا، مانع تکامل و پیشرفت است به همین دلیل است که در جامعه مدرن آزادی تا به این حد اهمیت پیدا کرده است و اندیشه اقتصادی مدرن بصورت شالوده و پایه این جوامع درآمده است.

اندیشه اقتصادی در جامعه ما هم می‌تواند کارساز باشد. به عقیده من این یک ایده نامحتمل نیست چون بین ارزش سنتی ما و ارزش‌های مدرن تعارضی وجود ندارد. آنچه که مانع درک ارزش‌های مدرن می‌شود، مانع معرفت شناختی است.

آسیب‌های موجود در فرهنگ ما نیز به همین مشکل معرفت شناختی برمی‌گردد. نباید فکر کرد که بین فرهنگ ما و فرهنگ مدرن تضاد و تعارض اساسی وجود دارد و میان این دو هیچ پیوندی یا شباهتی وجود ندارد. اگر تصور ما غیر از این است هر اندیشه مدرن را همچون یک آسیب تلقی خواهیم کرد.

□ ولی در ظاهر چنین به نظر می‌رسد که بین ارزش‌های فرهنگی گذشته و اندیشه مدرن با همان ویژگی‌ها و برداشت‌های متفاوتی که از آن ارایه شده است، همگرایی و در یارده‌ای از موارد، سختی وجود ندارد و شاید برخی از چالش‌های فرهنگی هم تا حدی از همین مسئله ناشی می‌شود؟

■ بله در ظاهر چنین است ولی اگر دقت بیشتری داشته باشیم می‌بینیم که در اساس چنین نیست. در توضیح می‌توانم بگویم که بنیان جامعه مدرن و ارزش محوری مدرنیته عبارت است از آزادی فردی، حقوق فردی و مالکیت فردی. حال اگر ما به فرهنگ خود مراجعه کنیم خواهیم دید که در هیچ جا این ارزش‌ها نفی نشده حتی گاهی بر آن تأکید هم شده است.

فرهنگ ایرانی، فرهنگی است چند لایه که در آن اندیشه‌ها، ارزش‌ها و آموزه‌های متنوع، متفاوت و گاه متعارضی دیده می‌شود. در این فرهنگ می‌توان مسائلی را یافت که با مدرنیته و فرهنگش ناسازگار باشد. اما در عین حال مسائل بسیار دیگری را نیز می‌توان نشان داد که با مدرنیته هماهنگ هستند. در این حال کاری که می‌توانیم بکنیم این است که بر این هماهنگی‌ها انگشت بگذاریم و آنها را برجسته‌تر کنیم تا به تعارض‌ها پایان دهیم. اگر ما مدعی هستیم که فرهنگ ایرانی غنی است به همین دلیل است که در آن به اندیشه‌های مختلف برمی‌خوریم. اندیشه‌هایی که اگر بازسازی و احیا شوند می‌توانند فرهنگ ما را در برابر آسیب‌های موجود حفظ کنند.

پس ما برای بالندگی فرهنگی خود باید به جستجو و کاوش در میراث‌های فرهنگی خود بپردازیم و آنچه را برای زندگی امروز لازم و مفید می‌دانیم بگیریم و به کار ببریم.

و باید بدانیم چگونه باید این نیاز خود را برطرف کنیم
این ضعف از آنجا ناشی می‌شود که ما توانسته‌ایم میان سنت‌های پایدار خود و ابزارهای نوین نوعی همسازی و همگونی ایجاد کنیم، یعنی توانسته‌ایم از ابزار و وسایل مدرن برای مقاصد و اهداف خود بهره ببریم، ما برای دفاع از ارزش‌های سنتی خود به مدرنیته و امکانات آن نیاز مندیم



جامعه ما در حالت گذر از سنت به مدرنیسم زندگی می‌کند. رستن در این وضعیت به خودی خود بجزان‌القرین است. تردیدی نیست که میان زمینه‌های زندگی سنتی ما با زندگی مدرن، چالش‌های بدو وجود آمده و ما در رفتار خود به ناچار دچار سردرگمی و دوگانگی هستیم. این بجزان به جدال سنت و مدرنیته برمی‌گردد.

تربیتی نیست که ما از یک فرهنگ زیستی و جمعی یویا و مؤثر برخورداریم. نحوه خوراک و پوشاک، کیفیت سکونت، نظام خانوادگی، روابط اجتماعی، سلوک فردی، چگونگی برگزاری مراسم و مناسک دینی و ملی مؤید این نظر است.

۸۲



بنابراین باید اذعان کرد که ما در عرصه نیازهای اولی و تا حد زیادی در عرصه نیازهای ثانوی با مشکل و چالش مواجه نیستیم، مشکل اساسی و مهم ما به حوزه گستره نیازهای مربوط به توسعه و به بخش کمی از نیازهای ثانوی برمی گردد.



◇ حجت الاسلام نبوی

□ تلقی شما از فرهنگ چیست و فکر می کنید مؤلفه های اصلی آن کدام است؟

■ به گمان من، برای دست یافتن به تعریفی عینی تر و ملموس تر از فرهنگ باید به مؤلفه های اجتماعی و کاربردی آن توجه کرد. البته در اینجا می توان تعریف های کلاسیک و آکادمیک هم ارائه کرد اما برای بحث مورد نظر ما چندان مفید نخواهد بود و ما را از محور اساسی گفتگو دور خواهد کرد. در یک تعریف کلی می توان گفت: فرهنگ عبارت است از مجموعه اندیشه های معطوف به نیازهای اولی، ثانوی و سومی. این نیازها شامل مجموعه آداب و رسوم و روش ها، سنت ها و منش هایی می شود که حیات اجتماعی را امکان پذیر می کنند و به آن شکل می دهند و به ترتیب اهمیت اولویت بندی شده اند. در این حال باید گفت اندیشه های معطوف به نیازهای اولی، با تأمین احتیاجات ضرور همچون خوراک، پوشاک و مسکن سروکار دارد و به رفع و رجوع آنها می پردازد. اندیشه های معطوف به نیازهای ثانوی، با رشد و ارتقاء فکری انسان سروکار دارند و تعلیم و تربیت، کتاب، وسایل ارتباط جمعی و فعالیت های هنری از این دسته اند. و در نهایت اندیشه های معطوف به نیازهای سومی که به مسائل توسعه جامعه انسانی می پردازد و هدف آن هدایت جامعه به سوی نیازهای عالی تر و برتر است، پیشرفت های علمی و فلسفی، ابتکارات، نوآوری ها، خلافت های مختلف و اداره جامعه در سطح کلان در این چارچوب قابل ارزیابی می باشند.

هنگام گفتگو درباره فرهنگ لازم است به این سه مؤلفه و یا به این سه لایه اصلی توجه داشته باشیم، تا بهتر بتوانیم درباره وجوه مختلف آن فکر کنیم و سخن بگوییم.

□ تحلیل شما از وضعیت فرهنگی کنونی ما چیست؟ و در حالیکه برخی بر این باورند که جامعه ایرانی در یک بحران و آسیب فرهنگی سیر می کند. آیا شما هم معتقد به وجود چنین بحرانی هستید یا خیر؟

■ بی آنکه قصدم آن باشد که خوشبینانه صحبت کنم، باید بگویم که فرهنگ ایرانی - اسلامی ما در پاسخ گویی به نیازهای اولی و ثانوی جامعه دچار مشکل نبوده و نیست. این فرهنگ همواره کارآمد بوده و از عهده ایقاعی نقش خود در مقاطع مختلف تاریخی به خوبی برآمده است. تردیدی نیست که ما از یک فرهنگ زیستی و جمعی یویا و مؤثر برخورداریم. نحوه خوراک و پوشاک، کیفیت سکونت، نظام خانوادگی، روابط اجتماعی، سلوک فردی، چگونگی برگزاری مراسم و مناسک دینی و ملی مؤید این نظر است. بنابراین باید اذعان کرد که ما در عرصه



نیازهای اولی و تا حد زیادی در عرصه نیازهای ثانوی با مشکل و چالشی مواجه نیستیم. مشکل اساسی و مهم ما به حوزه و گستره نیازهای مربوط به توسعه و به بخش کمی از نیازهای ثانوی برمی گردد.

به عبارت دیگر باید گفت، ضعف ما به مدیریت کلان جامعه به برنامه ریزی مؤثر و به عرصه های مدرن جامعه برمی گردد. ما سیاست مشخصی در قبال این مسایل نداشته ایم و توانسته ایم این مسایل را با توجه به وضعیت و موقعیت کلی خود سازمان دهی کنیم. در حوزه هنر و وسایل ارتباط جمعی نیز چنین مشکلی داشته و داریم. ما نتوانسته ایم برای استفاده درست از این ابزار و امکانات راهی را پیدا کنیم.

□ شما فکر می کنید این ضعف از کجا ناشی می شود؟

■ به عقیده من این ضعف از آنجا ناشی می شود که ما نتوانسته ایم میان سنت های پایدار خود و ابزارهای نوین نوعی همسازی و همگونی ایجاد کنیم. یعنی نتوانسته ایم از ابزار و وسایل مدرن برای مقاصد و اهداف خود بهره ببریم. ما برای دفاع از ارزش های سنتی خود به مدرنیته و امکانات آن نیازمندیم و باید بدانیم چگونه باید این نیاز خود را برطرف کنیم ولی تاکنون چنین اتفاقی نیفتاده است.

بنابراین باید گفت: بله، بحران و آسیب وجود دارد اما این بحران و آسیب همانطور که اشاره کردم به مؤلفه سوم و به بخش هایی از مؤلفه دوم مربوط می شود و نباید تصور کنیم، بحران همه فرهنگ ما را در بر گرفته است.

□ اما ظاهراً چنین به نظر می رسد که بحران عمدتاً دامنگیر مؤلفه نخست هم هست. چون نقش های اجتماعی و خانوادگی، ناسازگاری نوجوانان و جوانان، برخوردهای نامناسب در عرصه مشاغل، خشونت های آشکار، بی توجهی به حقوق دیگران، خودبینی بیش از حد، گریز از فعالیت های علمی و فکری و عدم همکاری و همگرایی جمعی را می توان از نمونه های بارز این بحران بشمار آورد؟

■ من بر اساس تحقیقات متعددی می گویم که این گونه نیست و ما در بخش مسایل رایج و عمومی خود با این معضل مواجه نیستیم. بارها گفته شده که ما در مرحله گذر به سر می بریم و باید به این نکته توجه داشت. ما داریم وارد مرحله تازه و پیچیده ای می شویم و هر جا که نیازهایی ما از شکل ساده خود خارج می شود و به گونه نیازهای پیچیده و متراکم درمی آید

مشکلات خود را به ما نشان می دهند.

مثال هایی که شما در خصوص مسائلی چون تعامل اجتماعی، کسب و کار و رواج خشونت ذکر کردید درست است، اما همه آنها وقتی به صورت حاد درمی آیند که شکل پیچیده امروزی را یافته باشند. به این معنا که ناکارآمدی فرهنگ ما در این عرصه نه به ماهیت آن، بلکه به سازوکار جامعه متحول شده و مدرن امروزی برمی گردد. در هر جا که این مسایل شکل گسترده به خود گرفته اند و پیچیده شده اند ما نتوانسته ایم برخورد مناسبی با آنها داشته باشیم. این عرصه ها به دلیل مدرن شدن جامعه و به دلیل تراکم جمعیت جوان در کشور ما به گونه ای فزاینده مضطرب و ناپایدار شده اند و عواقبی را نیز به همراه داشته اند

بنابراین می توان ادعا کرد که نهادهای فرهنگی و اجتماعی ما به نقش خود واقف هستند و آموزه های مختلف فرهنگی توان پاسخگویی به بسیاری از مسایل ما را دارند و حالت اضطراب و بحران در جایی ظهور و بروز یافته که مسایل از شکل ساده خود خارج شده اند و ما نتوانسته ایم آنها را در شکل جدیدشان مورد ارزیابی و بررسی قرار دهیم. در نتیجه در تعامل با آنها نیز دچار مشکل شده ایم.

فرهنگ بومی و سنتی ما به مسائلی چون جوانی، مسکن، ازدواج و سایر نیازهای اولیه پاسخ داده بود و برای اداره خانواده و جامعه برنامه های کارآمدی داشت و یک فرد می توانست بر اساس آموزه های فرهنگی زندگی بالنده و سعادت مندی داشته باشد. آن آموزه ها در جای خود باقی هستند و حالا ما باید شیوه کاربرد آنها را در جهان امروز بیاموزیم و به موقع به نیازهای مختلف پاسخ دهیم. این تراکم جمعیت با نیازهای فزاینده، نیازمند یک برنامه ریزی مدرن و کارآمد است، در غیر این صورت هر روز مشکلات تازه ای ظهور خواهد کرد.

□ فکر می کنید فرهنگ، بیشتر در چه زمینه یا زمینه هایی آسیب دیده است و یا آسیب های فرهنگی در چه بسترهایی امکان رویش بیشتری داشته اند؟

■ در شرایط و موقعیت که ما هستیم یعنی در این حالت گذار دو عنصر اساسی، ضریب آسیب پذیری فرهنگی را بالا می برد و ما نیز از ناحیه این دو عنصر، آسیب های جدی دیده ایم: عنصر اول، عدم برنامه ریزی و یا عدم اجرای بهینه برنامه در فرصت قابل قبول و موجه است. ما اکنون بیش از هر چیز به برنامه ریزی کارآمد نیاز داریم. ولی از آنجا که شرایط به خوبی درک نشده است یا برنامه ریزی وجود نداشته و یا اگر بوده، به دلیل ناکارآمدی راه به جایی نبرده است. برنامه های ما بیشتر به حالت شعارگونه مطرح شده اند، به همین خاطر درصد آسیب پذیری ما افزایش یافته است.

عناصر دوم، یک عنصر بیرونی است که عمدتاً در شکل مهاجم فرهنگی ظاهر شده و همچون یک رقیب عمل می کند. این عنصر در پی آن است که ارزشها و ایده آل های خود را در حد توان گسترش دهد. بنابراین بطور طبیعی با فرهنگ بومی و سنتی ما برخورد دیدمی کند و از آنجا که از مدرنیسم تغذیه می کند و به ابزار مدرن مجهز است یک آسیب جدی و رقیب جدی محسوب می شود.

با این همه ما می توانیم با هر دو مشکل بطور جدی مقابله کنیم و این در صورتی است که در این مسیر اهتمامی داشته باشیم و اندیشه و رفتار ما معطوف به درک و شناخت مشکلات و حل آنها باشد. این در حالی است که ظاهراً منازعات سیاسی مجالی برای کسی باقی نگذاشته تا به مسائل اساسی بیندیشد. حتی می توان گفت که نخبگان جامعه در این عرصه دچار کوری شده اند و متوجه مشکلات اساسی نیستند.

□ با این حال از مجموع گفته های شما این طور به نظر می رسد که فرهنگ ما با آسیب جدی مواجه نیست، آیا این برداشت درست است؟

■ بله، به عقیده من پیکره و پایه های اصلی فرهنگ ما سالم مانده و آسیبی ندیده است. تغییر و دگرگونی ها تنها در سطح اتفاق افتاده. به همین دلیل کسانی که در ظاهر یا فرهنگ ما چندان مانوس نیستند در ژرفای وجود خود و در اعماق قلب خود کشش اجتناب ناپذیری به سوی این فرهنگ احساس می کنند. فرهنگ ما به رغم رنگ و روی سنتی برای عرصه های متنوع زندگی توصیه های شایسته ای دارد. وجود این توصیه ها نشان گستردگی فرهنگ و سالم بودن پیکره آن است، اما وقتی همین توصیه ها نمی توانند در شکل یک برنامه امروزی و به شکلی پویا به کار گرفته شوند، به نظر می رسد که فرهنگ ما دچار اضمحلال و فروپاشی شده است.

□ برخی معتقدند که دین نه تنها نباید در گسترده مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی قدم بگذارد، بلکه حتی باید از مداخله در امور مربوطه به فرهنگ نیز بپرهیزد و حوزه های مربوط به فرهنگ را به خود فرهنگ واگذار کند. وعده دیگری این نظریه را جزو میانی آسیب های فرهنگی تلقی می کند نظر شما در این باره چیست؟

■ این مسئله آشکار است که فرهنگ با ارزش ها و داورهای عاجز است و با آنها در هم تنیده شده است. بنابراین اگر چه فرهنگ شدیداً تحت تأثیر شرایط مکانی، جغرافیایی و بومی قرار دارد اما در نهایت هر فرهنگی به لایه های ایدئولوژیک می رسد. برای مثال نوع پوشش متعلق به دین است با مناطق گرمسیر بسیار متفاوت است، اما همین شیوه لباس پوشیدن هم بی تأثیر از مسائل ارزشی نیست. هرگاه ما جلوه های فرهنگی را ردیابی کنیم می بینیم که یکسو آن با پایدها و نیایدها گره خورده و ریشه آن مسائل ایدئولوژیک است. بنابراین فاصله انداختن میان فرهنگ و دین و ایجاد فاصله میان آن دو اساساً امکان پذیر نیست و از منظری دیگر درست هم نیست.

اندیشمندان امروز بسیار تلاش کرده اند تا نشان دهند که مذهب چگونه بر فرهنگ تأثیر گذاشته است و آن را متحول کرده و یا به پیش برده و یا از آن حمایت کرده است. من بر آن نیستم تا بطور متعصبانه و یک جانبه و به لحاظ غیرت و هویت دینی بگویم که دین از فرهنگ جدا نیست. و یا این دو را نباید از یکدیگر جدا کرد. من فرهنگ و دین را جداناپذیر می دانم نه به خاطر علقه های دینی، بلکه به این دلیل که فرهنگ نمی تواند فارغ از ایدئولوژی به حیات خود ادامه دهد، مگر اینکه برای آن حداقل یک ایدئولوژی بشری دست و پا کنیم.

